

بهمن- بازرگانی

هستی- زنانه - هستی- مردانه

بررسی- زمینه‌های- فرهنگی- بحران- معاصر در رابطه‌ی- زن-مرد

(تکاپو ۱۰؛ خرداد ۱۳۷۳؛ ۲۵)

آیا نیاز- زن- معاصر به رابطه‌ی- خصوصی و صمیمی با مرد، یک نیاز- عاطفی- منحصر به زن است و چنین نیازی در مرد وجود ندارد؟ آیا این نیاز از هم‌آن ابتدای- پیدایش- انسان در زن بوده؟ آیا اصولن صحیح نیست که بگوییم زن در همه‌ی- ادوار- تاریخی، از سپیده‌دم- تمدن تا کنون، همیشه در پی- یافتن- هم‌دمی- صمیمی، مهربان و پرتوجه و در عین- حال خصوصی و انحصاری بوده؛ و مرد، همواره ناتوان از پاسخ‌گویی به این نیاز- عاطفی- زنانه، آمیزش با زن را تنها در آمیزش- جنسی دیده‌است؟ ارتباط- جنسی که برای- زن وسیله‌ئی، فقط وسیله‌ئی برای- رسیدن به یگانه‌گی- عاطفی و هم‌آهنگی- حسی با جنس- دیگر است، برای- مرد، فی‌نفسه، هدفی فروبسته و مرده و درخود بوده‌است و مرد، پس از ارضای- جسمانی، این توان را نداشته‌است که بر پایه‌ئی چنین مادی، استوار و خواستنی، رابطه‌ئی عاطفی و پالوده را پی- ریزد، چنان که هم‌آهنگی- عاطفی و روانی- یک زوج از آن میان حاصل شود. اگر از این دیدگاه مسئله را مطرح کنیم، شاید تعداد- هواداران- این روش- طرح- مسئله، به تعداد- زن‌های- این کره‌ی- خاکی باشد.

پس، صورت- مسئله به این شکل درمی‌آید:

مرد گرایش به این دارد که رابطه‌ی- خود را با طبیعت، با جهان- زنده، با انسان و از آن جمله با زن، بر محور- قدرت و استفاده از قدرت قرار دهد. مرد خواهان- سلطه بر طبیعت و نیروهای- مهارپذیر- آن است. مرد، از دوران- دیرینه‌سنگی، خواهان- سلطه بر جهان- وحش و حیوانات بوده‌است. مرد، در رام‌کردن- حیوانات و اعمال- سلطه‌ی- خویش بر آنها نقش- اصلی را داشته و این کار را به زور انجام داده‌است. مرد حیوانات را، نه با مهر و نه با ایجاد- پی‌وند- عاطفی، که با اعمال- فشار رام کرده و مطیع- خود ساخته‌است. رابطه‌ی- مرد با مرد، دست-کم تا کنون، بر محور- زور و قدرت چرخیده‌است. وقوع- جنگ‌ها در طول- تاریخ از هر علت یا عللی که آب خورده‌باشد، عطش- مردها را به سلطه‌جویی با استفاده از قدرت سیراب کرده‌است.

لاجرم، رابطه‌ی- مرد با زن نمی‌توانسته جدا از خشونت- همه‌جانبه‌ئی که مرد را در میان گرفته‌است سامان یابد. مرد در همه حال، خواهان- کام‌یابی- جسمانی از زن بوده‌است و روش- او در این کام‌جویی، در قسمت- بیش‌تری از طول- تاریخ، قهرآمیز و خشونت‌بار بوده‌است. با پیش‌رفت- تمدن، مرد به‌کندی آموخت که اگر به

روشی دوستانه و با تمایل زن او را تملک کند، لذت کامجویی همه‌جانبه‌تری خواهد برد. پس، مرد متمدن نیز، ورای کامجویی متمدنانه، در رابطه با زن چیزی فراتر نمی‌بیند و نمی‌خواهد. مرد در ارتباط با کشش جنسی به هیجان می‌آید. مرد متمدن، برای ارضای جنسی به روش مسالمت‌جویانه و متمدانه‌ی آن، مهرورزی می‌کند و پس از کامجویی، به دنیای سلطه‌طلب و قدرت‌مدار مردانه برمی‌گردد. مرد ترجیح می‌دهد کل ذهن خود را در جهت کسب قدرت یا وسایل قدرت، از قبیل ثروت و پرس‌تیژ اجتماعی به کار اندازد. او از این که پس از ارضای جنسی ساعت‌ها با هم‌بسترش به گفت‌وگو (در هر زمینه‌ئی که باشد) بنشیند، احساس پوچی و سردرگمی می‌کند. احساس می‌کند دارد وقت را هدر می‌دهد، در حالی که رقبا، او طرح موفقیت‌های مالی یا اجتماعی را می‌ریزند. جهان برای مرد رودخانه‌ی خروشان است که باید در آن با قدرت تمام پارو بزند؛ هم مواظب باشد غرق نشود و قایق‌اش در برخورد با صخره‌ها درهم‌نشد، و هم مواظب باشد از قایق‌رانان قدرت‌مند و خشن دیگر که همه، در پی غنیمتی در پیش روی، در تلاش برای پیشی‌جستن اند عقب نیفتد.

جهان مطلوب زن، مزرعه‌ئی است با اجاقی روشن در کلبه‌ئی گرم، و با غذایی لذیذ و فرزندانی قد و نیم‌قد، و شوهری که از پرچین دورتادور مزرعه آن‌سوی‌تر نمی‌رود. مردی با آغوشی گرم و بازوانی نیرومند برای حفظ خان‌واده در مقابل خطرها.

□

مرد با کششی مهارناپذیر به درون دنیای خشن، پرستیز و آکنده از لذت حماسی مردانه کشیده‌می‌شود و زن که از تلاش خود برای حفظ فضای خصوصی با مرد، فضایی پر از تارهای عاطفی نامرئی که هر ارتعاشی در این سوی تار پاسخی متقابل را در آن سوی برانگیزد، به بن‌بست می‌رسد، پس از گذر از یک دوره‌ی اندوه و درد و درخودفروشدنی ملال‌انگیز، جهانی دیگر را کشف می‌کند. جهان زنانه؛ جهانی به‌ظاهر آراسته، ظریف و زیبا؛ جهانی که نقش و نگار پرده‌ها و بشقاب‌ها، جلای اشیای زینتی، و همه‌ی آنچه به‌ظاهر ظریف، لطیف و زیبا می‌نماید، پرده‌پوش خسوتی زنانه است.

جهان زنانه جهانی است تیزگوشه، پر از حسادت و چشم‌وهم‌چشمی که ترحم و مهر را در آن راه نیست. این، جهانی است با ویژه‌گی‌های خاص خود. در میهمانی‌های شبانه، در برخورد دو زن، در زیر صورت‌ک‌های لب‌خندهای دوستانه، فخرفروشی را در این و حسادت را در آن می‌توان شناخت.

اگر مرکز ثقل و میدان عمل جهان مردانه، جهان خشن و پرستیز کار و پول و سلسله‌مراتب است، کانون داغ جهان زنانه، میهمانی‌های شبانه است. میهمانی‌های شبانه، میهمانی‌های اوج نقطه‌ی برخورد جهان زنانه است. در میهمانی، همه‌ی متاع عرضه می‌شود و در این جهان که سرمایه ارزش کانونی پیدا کرده‌است، جز عشق چه چیزی باقی مانده‌است که به صورت متاع درنیاید؟ حتا شوی به صورت کالایی درمی‌آید که هر چه بیش‌تر قابل عرضه باشد، رضایت بیش‌تری به صاحب کالا می‌بخشد. نقش میهمانی در جهان زنانه آن قدر مهم است که انتخاب شوی متأثر از این نقش می‌شود. جدای از نیازهای عاطفی، شوهرانی انتخاب می‌شوند که قابل عرضه باشند و در سلسله‌مراتب ارزش‌گذاری زن‌ها نمرات قبولی بیش‌تری بی‌آورند.

همه‌ی تقصیرها را نباید به گردن سرمایه‌داری و بورژوازی گذاشت، چرا که در احزاب و تشکیلات سیاسی-فرهنگی ضد-بورژوازی نیز چنین بوده‌است. با این فرق که به جای اهمیت پول، اهمیت پرس‌تیز اجتماعی مرد و به‌ویژه موقعیت مرد در سلسله‌مراتب مقام‌های بوروکراسی اداری و به‌ویژه حزبی و تشکیلاتی اهمیت داشت. در تشکل‌های سیاسی، زن‌ها به سوی مردانی که اسم‌ورسم‌دارتر اند کشیده‌می‌شوند.

ویرجینیا وولف استعداد ذاتی فراوانی برای درک موقعیت‌های زنانه داشت. درک شهودی او از میهمانی به عنوان مرکز ثقل جهان زنانه در رمان خانم دالووی او آشکار است. دریغ، او میهمانی را به نقد نمی‌کشد، بل که از درون و به عنوان زنی پذیرفته و شیفته‌ی ارزش‌های اشرافیت انگلوساکسونی، پانورامای درونی زنده‌گی زن را به سبکی مدرن و از درون ذهن خانم دالووی به نمایش می‌گذارد.

زن، که در رابطه‌ی عاطفی با مرد ارضا نشده‌است، وقتی که به جهان پر از کین و کنایه‌ی زنانه وارد می‌شود، کل انرژی به‌هم‌انباشته‌ی درونی را در این فضا رها می‌سازد. مسابقه و رقابتی که مرد در صحنه‌ی ستیز اجتماعی دارد، زن، به شیوه‌ی زنانه، در فضای میهمانی وارد می‌کند. مرد، با احساسی از فراغت به استراحت شبانه‌ی در بین دو روز پر از تلاش و کش‌مکش به میهمانی می‌آید. میهمانی، برای زن، خود صحنه‌ی اصلی نبرد و مسابقه است. روزها چنین صحنه‌ی را به انتظار نشسته‌است. زن، در بازار، به هنگام انتخاب هر آن‌چه می‌خرد، صحنه‌ی مسابقه‌ی میهمانی را در نظر دارد. هر انتخاب، پیش از آن که در رابطه با تعلقات قلبی او باشد، متأثر از تصور او از انتخاب دیگران است. هر خرید او تأثیر از دریافت او از جلوه‌گری در میهمانی دارد. در این جهان زنانه است که زن فضای خاص خود را ایجاد می‌کند؛ فضای پر از تارهای نامرئی عنکبوتی که هر ارتعاشی از این سوی، ارتعاش متقابل را در دیگر سوی برخواهدانگیخت. زن، که در بنای فضای با تارهای نامرئی، درهم‌تنیده و حساس عاطفی با مرد ناموفق بوده و سرخورده شده‌است، در وجود هم‌جنس‌های خود، موجوداتی به‌غایت حساس و پرتوجه، با شاخک‌هایی تیز برای ردوبدل کردن پیام‌های نامرئی کشف می‌کند. بازی‌های این فضا بیش از پیش زن را به خود می‌خواند. به‌مرور، عشق جنسی و رابطه با مرد، که در ابتدای زنده‌گی عاشقانه عنصری بود هویت‌بخشنده و دربرگیرنده که معیار ارزیابی آن از درون خود آن می‌جوید، اکنون، تبدیل به رابطه‌ی می‌شود که ملاک سنجش آن در خارج از خودش قرار دارد. پس از ورود به این مرحله، هر زنی هم‌سرش را از دیدن زن‌های دیگر می‌سنجد و ارزش‌گذاری می‌کند.

□□